

# تجدّد و اخلاق

## در آثار دورکیم و پارسنز

غلامعلی خوشرو

چه میزان توفیق می‌یابند، نیاز به تأمل در مباحث زیرین دارد.

در این نوشته ابتدا نظرات این دو جامعه‌شناس در خصوص نسبت تجدّد و اخلاق به اجمال بررسی شده و سپس استحکام نظری و کارایی عملی هر دیدگاه مورد کاوش و نقادی قرار می‌گیرد.

ظهور تجدّد با تزلزل انفجارآمیز نهادها و روابط دیرپای قرون و پیدایش عرصه‌ها و افق‌های جدید همراه بوده است. این تحولات بنیادی احساس توأمان بیم و امید را در اندیشمندان اجتماعی ایجاد کرده و اندیشه جامعه‌شناسان بزرگ را به چالش‌گریزناپذیری گرفتار کرده است.

امیل دورکیم (۱۹۱۷ - ۱۸۵۸) جامعه‌شناس سرشناس فرانسوی و تالکوت پارسنز جامعه‌شناس نامدار آمریکایی (۱۹۷۹ - ۱۹۰۰) از مهمترین نظریه‌پردازان اجتماعی در مورد تجدّد و جامعه صنعتی غرب می‌باشند. دورکیم و پارسنز از ستایشگران تمدن جدید بوده و به تکامل روزافزون جامعه صنعتی و نوین اعتقاد دارند. اما سیر تکاملی جامعه از کلیتی ساده و یکنواخت به حوزه‌هایی متمایز یافته و مجزا و نهادهایی پیچیده و متکثر، بنیاد ارزشی و انسجام اخلاقی جامعه را دچار بحران و اختلال می‌سازد.

### الف - دورکیم:

به نظر دورکیم جامعه جدید و نظم اخلاقی بایستی دوشادوش هم حرکت کنند، اما این همزیستی امر ساده‌ای نیست و با چالش‌های دشواری مواجه است. برای درک بهتر کشاکش بین اخلاق و تجدّد می‌توان از نظر دورکیم در مورد دوگانگی طبیعت انسان - جسم و جان بهره جست. به نظر او زندگی درونی انسان در جدال مداوم دو کشش ناسازگار و ناهمسو است: تمایلات احساسی و گرایش‌های اخلاقی.

آبشخور لذت‌های حسی جسم آدمی است که منشاء خودخواهی و نیز فردگرایی است. حال آنکه عمل اخلاقی از جان انسان که منشاء خاص تمایلات فراگیر و غیرشخصی است، تغذیه می‌کند.<sup>۱</sup> بنابراین هر انسان در دو جهان در حال پیکار زیست می‌کند که اگر هریک از آنها ناپودگردد انسان تبدیل به حیوان یا فرشته می‌شود. اما در واقعیت انسان را از این دو جهان‌گریزی نیست او بایستی با حضور فعال در این آوردگاه با خودآگاهی و رنج به تعادل بین این نیروهای متخاصم همت گمارد.

این درگیری مستمر بین دو جنبه درونی انسان با توسعه تمدن و تجدّد خود به خود کاهش نمی‌یابد بلکه به فعالیت‌های مسئولانه‌تر و تلاش‌های جدی‌تر نیاز است تا

دورکیم می‌خواهد از طریق تقویت اخلاق فردی و بارور نمودن اخلاق مدنی، خودخواهی‌های لجام‌گسیخته فردی و خودکامگی‌های انحصارطلبانه سازمانی و سیاسی را مهار کند. در همین راستا پارسنز می‌کوشد تا با ایجاد نظام عرفی و ارزشی جدید از طریق فرارفتن از ارزش‌های خاص مذهبی و عمومیت و کلیت بخشیدن به ارزش‌های مدرن، بنیادی اخلاقی برای حفظ و تحکیم نظام اجتماعی نوین فراهم آورد. اینکه در جامعه فردگرا، تخصص‌گرا، نفع‌گرا و متمایز یافته نوین چگونه می‌توان نظامی اخلاقی و فراگیر بر پایه اصول عرفی تأسیس کرد و آن را ضامن انسجام اجتماعی و عدالت و انصاف قرارداد پرسشی است که دورکیم و پارسنز در پی پاسخ آن هستند. اما اینکه



بتوان این ناسازگاری را در عصر جدید التیام بخشید. تجدد به عنوان فرآیندی که در آن «تقسیم کار اجتماعی» به تدریج و مستمراً جایگزین تقسیم کار طبیعی می‌شود، دو جریان به ظاهر متضاد را با خود همراه آورده است: رشد خودمختاری فردی و افزایش وابستگی فردی. در نتیجه تقسیم کار، تفکیک وظایف مشخص‌تر شده و این فرآیند هنجارها و قواعد متنوعی در حوزه‌های تخصصی ایجاد می‌کند.<sup>۲</sup> این تمایزپذیری فزاینده زمینه مناسب‌تری برای رقابت افراد فراهم آورده و فرصت‌های جدیدی برای تحقق آرمان‌های فردی و آزادی وی ایجاد می‌کند. از سوی دیگر همین فرآیند استقلال‌آفرین وابستگی متقابل افراد را ضروری می‌سازد و پیوستگی فرد را با جامعه شدت می‌بخشد. در دیدگاه دورکیم اثبات خویش و نفی خود دو روی یک سکه‌اند و آن «فردگرایی اخلاقی» است.

هر چند تجدد، آزادی فردی را به ارمغان می‌آورد، اما این آزادی به قیمت از دست دادن پیوندهای اجتماعی نیست بلکه این پیوندها را به کیفیتی فرهیخته‌تر و برتر ارتقا می‌دهد. دورکیم می‌خواهد این فردیت نوظهور را - که اگر تحت نظارت قرار نگیرد به خودخواهی و تباهی می‌انجامد - از طریق مشاغل تخصصی و گروه‌های حرفه‌ای به متن جامعه متصل سازد. این گروه‌های تخصصی میان حوزه‌های اقتصادی و اخلاقی تعادل ایجاد می‌کنند.

تحت شرایط تقسیم کار اجتماعی «یک اخلاق حرفه‌ای برای هر شخص» ایجاد می‌شود که تعهدات خاصی را برای هر فرد ایجاد می‌نماید. علاوه بر اخلاق حرفه‌ای که روابط افراد را درون یک بخش خاصی از جامعه تنظیم می‌کند، دورکیم مفهوم اخلاق مدنی را در سطح عامتری مطرح می‌سازد. با این حال چنین مفهومی به معنای یک اخلاق انتزاعی و ناب نیست بلکه این اخلاق مدنی در متن روابط اجتماعی و سیاسی به تنظیم قواعد کلی و تأسیس نیروهای نظم‌آفرین می‌پردازد.<sup>۳</sup>

به علاوه این اخلاقیات نه تنها تعهدات افراد را تعیین می‌کنند بلکه وظایف دولت را نیز مشخص می‌سازند. آشکار است که «وظایف اصلی در چهارچوب اخلاق مدنی عبارت از وظایفی است که شهروندان نسبت به دولت دارند و به عکس تعهداتی که دولت در قبال افراد دارد.»<sup>۴</sup> بنابراین هر چند که در جوامع پیشرفته دولت، گروه‌ها و افراد، رشد یافته و صاحب اقتدار شده‌اند، اما قواعد و قوانینی وجود دارد که روابط بین آنها را تعیین کرده و به مثابه بنیاد اخلاقی جامعه عمل می‌کنند. در واقع «هیچ‌گونه اخلاقی بدون انضباط و اقتدار وجود ندارد.»<sup>۵</sup> اخلاق در جوامع جدید به معنای اطاعت کورکورانه از اقتدار مسلط نیست بلکه تلفیقی از اقتدار و تعهد و

## به نظر دورکیم زندگی درونی انسان در جدال مداوم دو کشش ناسازگار است: تمایلات احساسی و گرایش‌های اخلاقی

توازی بین فردگرایی و جمع‌گرایی است. به نظر دورکیم اخلاق سه ویژگی بنیادی دارد: الف) جنبه آمرانه، ب) تعلق به گروه، ج) استقلال فرد.<sup>۶</sup>

جنبه آمرانه عمل اخلاقی نشانگر اتکا شدید آن به «باید» است تا «هست»، یعنی به قلمرو ارزش‌ها تعلق دارد نه واقعیت‌ها. در تحلیل جامعه‌شناسانه رفتار اخلاقی به معنای اطاعت از هنجارها و انجام تعهدات است. این التزام و باید اخلاقی نه از درون فرد که از عمق وجود جامعه ریشه می‌گیرد. به این ترتیب، جامعه که خود ترکیبی از روابط افراد است، وظایف انسان‌ها را از طریق ساز و کارهای نهادی تعیین می‌کند. دورکیم تأکید می‌کند که تعهد فرد نسبت به خویش در واقع مبین وظایف اوست نسبت به جامعه.

به این ترتیب، جنبه آمرانه اخلاق مبتنی است بر تعلق فرد به گروه که در آن عمل اخلاقی هرگز جهت‌گیری شخصی و خودخواهانه نداشته بلکه عضویت فرد را در گروه‌های اجتماعی تقویت می‌کند. به دلیل تغییرات ساختاری جدید، اهداف غیرشخصی در گروه‌های اجتماعی متنوعی نظیر خانواده، حزب سیاسی، گروه‌های

شغلی و حتی ملت و کشور متجلی می‌گردد. این تعدد گروه‌های اجتماعی و تنوع اصناف و انجمن‌ها، اختیار و اقتدار فرد را افزایش می‌دهد و در عین حال عضویت و مشارکت فرد را در این انجمن‌ها تقویت کرده و همکاری، همفکری و همدردی آنها را بالا می‌برد.

به نظر دورکیم استقلال فرد به عنوان سومین وجه امر اخلاقی مبین خودآگاهی فرد نسبت به اعمال خویش است. هر موجود اخلاقی باید دریافت و فهم روشنی از تصمیم و عمل خود داشته باشد نه آنکه اعمالش صرفاً رعایت مقررات و اطاعت از قوانین باشد. مهمتر آنکه، مقرراتی که این اعمال را تجویز می‌کنند بایستی آزادانه انتخاب شده باشند و آزادانه مورد پذیرش قرار گیرند، پذیرشی آگاهانه و عمیق.<sup>۷</sup>

اخلاق در جوامع معاصر از محدوده انضباط خشک و عضویت کورکورانه فراتر رفته و از سرچشمه آگاهی و وجدان انسانی سیراب می‌شود.

در جوامع مدرن - که در آن تقسیم کار و تکثیر گروه‌ها با همبستگی جمعی و هماهنگی اجتماعی همراه می‌گردد - فرآیند تمایزپذیری و تحول‌گرایی جوامع جدید را در کانون توجه خود قرار می‌دهد.

پارسنز بین تمایزپذیری به عنوان جلوه‌گاه تجدد و انسجام به مثابه مظهر اخلاق همسازی ایجاد می‌کند. اما دیدگاه پارسنز در مورد جوامع جدید به شدت تجددگرا و عاری از هرگونه گرایش عاطفی و احساسی نسبت به اجتماعات قدیم است.<sup>۸</sup> به نظر او سه فرآیند مهم و انقلابی بنیاد جوامع را به شدت دگرگون ساخته و اجتماع یک پارچه و سنتی را از یکنواختی خارج کرده و به خرده نظام‌های متعددی تفکیک نموده و هر یک را تمایز ویژه‌ای بخشیده است. این سه جریان پوینده و دوران‌ساز عبارتند از انقلاب صنعتی، انقلاب دموکراتیک و انقلاب آموزشی.<sup>۹</sup>

انقلاب صنعتی که در انگلستان شروع شد، تقسیم کار

## در دیدگاه دورکیم اثبات خویش و نفی خود دو روی یک سکه‌اند و آن «فردگرایی اخلاقی» است

## عمل اخلاقی از جان انسان که منشاء خاص تمایلات فراگیر و غیرشخصی است، تغذیه می‌کند

با این همه تقسیم کار اجتماعی هرگز خود به خود به همبستگی اندام‌وار منجر نمی‌شود بلکه با وضعیت‌های ناهنجار (Anomic Situation) و موانع متعددی روبرو است. در جامعه گسترش ناهنجاری نشانگر کاهش خودآگاهی جمعی و بنابراین نیازمند توجه جدی است. در این شرایط گروه‌های تخصصی بین فرد و دولت به عنوان میانجی عمل کرده، و از یک سو به تقویت روابط فرد و گروه می‌پردازد و از سوی دیگر تمرکزگرایی دولت را تحت نظارت قرار می‌دهد. این میانجیگری بین منافع شخصی افراد و اقتدار تمرکزگرای دولت سبب ایجاد قلمرو عمومی جدیدی می‌شود که در آن جدایی بی‌شمار افراد و تمرکز بی‌مهاری دولت به مهمیز کشیده می‌شود. به این شکل افراد با حفظ تعادل بین جسم و جهان خویش به هماهنگی و آرامش درونی نایل آمده و به آفرینش روابطی معنادار بین یکدیگر از طریق توسل به اخلاق حرفه‌ای، مدنی و انسانی می‌پردازند.

ب - پارسنز:

پارسنز تحت تأثیر نظریه همبستگی اندام‌وار دورکیم

اجتماعی را تشدید کرد و بخش‌های اقتصادی را از ساختارهای اجتماعی مستقل و مجزا نمود. گرچه توسعه سرمایه‌داری صنعتی به پیدایش جنبش‌های حاد سوسیالیستی و موضع‌گیری‌های تند اجتماعی نظیر تنازع طبقاتی، استثمار و از خودبیگانگی کمک کرد، اما در تحلیل خوش‌بینانه پارسنز، این مسائل از طریق اتخاذ سیاست‌های مناسب برای کاهش نابرابری‌های اشرافی و موروثی و نیز گسترش رفاه عمومی و اجتماعی به آسانی قابل حل است.

انقلاب دموکراتیک که از فرانسه آغاز شد به استقلال و تمایز حوزه سیاست از جامعه مدد رساند. هدف انقلاب فرانسه محور رژیم‌های سیاسی خودکامه و نیز نفی امتیازاتی بود که احاد مردم را از صحنه خارج کرده بود. این امتیازات اشرافی توده‌های مردم را از شهروندی فعال به تابعی متفعل تقلیل داده بود.

«آزادی» و «برابری» دو شعار بنیادین انقلاب بود که آرمان‌های سیاسی و اقتصادی مردم و نیز عواطف آنشین آنها را در مبارزه با امتیازات اشرافی و سلسله‌مراتبی متبلور می‌ساخت. بنابراین پایگاه محول (Ascriptive)

Status) مبتنی بر وارثت و نابرابری به ناگزیر جای خود را به پایگاه محقق (Achieved Status) مبتنی بر دستاوردهای شخصی و برابری اجتماعی سپرد. به علاوه «برادری» به عنوان سومین آرمان انقلاب فرانسه نظام طبقاتی «اشراف و عوام» را در هم شکست و بر ویرانه آن جامعه واحد انسانی را بنا نهاد. این آرمان در نظر داشت تا افراد آزاد و برابر را با یکدیگر پیوند دهد تا در عین حفظ خودمختاری آنها، همبستگی اجتماعی را تقویت بخشیده و نظم اخلاقی و هنجاری بین افراد ایجاد کند.

به نظر پارسنز انقلاب آموزشی که در آمریکا به اوج شکوفایی رسید نشانگر عمیق‌ترین و متأخرترین دوره تجدد است. گسترش مدارس ابتدایی و متوسطه و نیز توسعه شکرگف دانشگاه‌ها، آرمان‌های روشنگری را که مبتنی بر فلسفه غیردینی و شهروندی روشنفکرانه بود، تحقق بخشید. این توسعه عظیم آموزشی با تغییر عمیق در

ساختار شغلی و تخصصی زمینه مناسبی را برای گذر تدریجی از قشربندی مبتنی بر وارثت جنس، سن، خانواده به قشربندی مبتنی بر دستاورد در جوامع جدید فراهم آورد. به علاوه این انقلاب آموزشی با تلفیق و نهادینه کردن برابری در فرصت‌ها و حقوق شهروندی ساختار جامعه جدید را به سوی تمایز بیشتر، تخصص پیچیده‌تر و عرفی شدن فراگیرتر سوق داد.<sup>۱۰</sup>

به طور کلی سه قرن گذشته یک جریان مستمر و فراگیر بنیاد اجتماع را از همگونه و یکنواختی به تشخیص و تمایز تغییر داده است. توقف و سکون در اجتماع همگون و یکنواخت به معنی زیستن در عصر قدیم است و حرکت به سوی تمایز و فردگرایی نشانگر قدم نهادن به دوره جدید. اما مشکل عصر جدید این است که جامعه شعبه شعبه شده و تکثر و تنوع یافته گرفتار ناسازگاری و جنگ بی‌پایان میان جبهه‌ها و حوزه‌های مختلف خواهد شد، مگر آنکه یک ساز و کار انسجام‌آفرین قوی ایجاد

## به نظر پارسنز تحول از جامعه سنتی به جامعه جدید نشانگر تکامل عقلانی و اخلاقی است

گردد. دل‌مشغولی عمده پارسنز در طول حیات علمی وی مسئله انسجام در جامعه فرد محور جدید است. راه حل اصلی وی برای پاسخگویی به پیچیدگی‌های عصر جدید تعمیم ارزش‌هاست (Generalization of Values) نه اجبای ارزش‌های گذشته.

گذر از انسجام سنتی و ساختاری گذشته و ورود به پیچیدگی عصر جدید سبب می‌شود که کارکردهای نهادهای بعض نظیر خانواده و مذهب به نهادهای دیگر واگذار شود. این تغییرات ساختاری گرچه با تنش‌هایی مواجه است اما در نهایت جامعه جدید با کلیت بخشیدن به ارزش‌ها به سطح بالاتری از همبستگی نائل می‌آید.

به نظر پارسنز تحول از جامعه سنتی به جامعه جدید نشانگر تکامل عقلانی و اخلاقی نیز هست. با این تفاوت که هنجارها و ارزش‌های خاص که در گذشته در حوزه‌های مذهبی، خانوادگی و تربیتی جریان داشت، در جامعه جدید تعمیم و کلیت پذیرفته و همچون هاله لطیفی بنیاد روابط اجتماعی و انسانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در دیدگاه پارسنز سازگاری و وفاق در پرتو این تعمیم ارزش‌ها و بر مبنای عقل عرفی و اخلاق دنیوی انجام می‌پذیرد.



بنابراین او چون ویر به جنگ گریزناپذیر و بی‌پایان ارزش‌های متعارض اعتقاد نداشته و تعارضات عصر جدید را با دست مهربان و وفاق آفرین تعمیم ارزش‌ها حل و رفع می‌نماید.

### ج - نقد و نظر

اینکه دورکیم و پارسنز به نقش محوری اخلاق و نظام ارزش‌ها در زندگی اجتماعی در عصر حاضر تأکید کرده‌اند، نشانگر واقع‌بینی و نیز جهت‌گیری ارزشی آنها در نظریه‌پردازی است. اما اینکه چگونه اخلاق مدنی و صنفی همراه با گسترش تقسیم کار و تمایز حوزه‌های حیات اجتماعی قادر هستند خودخواهی‌های فردی و زیادت‌طلبی‌های گروهی و صنفی و حزبی را مهار کنند، امری است که نه از لحاظ نظری مبنای مستحکمی دارد و نه در واقعیت زندگی جاری در جوامع صنعتی غربی جریان دارد.

بین‌الملل از رهبری اخلاقی و انسانی داد سخن می‌دهند، اما آنها فقط این شعارها را جهت پوششی برای منافع ناحق خود سر می‌دهند تا حفظ ظاهر کرده باشند. بنابراین تجدّد گرچه توان تکنولوژیک، قدرت اقتصادی، نیروی نظامی و نظام بوروکراتیک و دموکراتیک به همراه آورده است، اما هنوز از تنظیم عادلانه و منصفانه روابط بین ملت‌ها عاجز است. در آستانه هزاره سوم میلادی هنوز ارزش‌های اخلاقی لگد مال منافع اقتصادی و مصالح استراتژیک است. بر این اساس نه مصلحت جمعی مطلوب دورکیم و نه تعمیم ارزش‌های محبوب پارسنز هیچ کدام نتوانسته بنیادی استوار و اخلاقی برای جامعه جدید فراهم آورد. به علاوه تأکید پارسنز بر تمایزپذیری و تکثرگرایی با تحلیل کارل مارکس از عصر جدید به عنوان سلطه سرمایه و با تحلیل ماکس ویر از جامعه مدرن به عنوان سلطه بوروکراسی در تعارض است. پارسنز برخلاف مارکس عصر جدید را نه سلطه سرمایه و اقتصاد بلکه جلوه‌گاه

### سکون در اجتماع همگون

و یکنواخت به معنی زیستن

در عصر قدیم است

### جامعه جدید جلوه‌گاه تحقق عقل ارزشی

و هنجاری در روابط پیچیده

و تمایز یافته اجتماعی است

اخلاقی که به تعبیر دورکیم تعارض بین جسم و جان را تعادل بخشند و اختلاف بین فرد و جامعه را به سرانگشت تدبیر حل کند و در عصر گسترش تمایزات و توسعه تقسیم کار و بسط تفاوت‌های فردی و نابرابری‌های گروهی و طبقاتی همه را به تسلیم و اطاعت در برابر مصلحت جمعی فراخواند، چنین اخلاقی و چنین شربت شفابخشی چگونه از ذات جامعه می‌جوشد و حیات جمعی را در عین تمایزات به انسجام و هماهنگی می‌کشاند؟ براساس چه مبنایی اصناف برتر و گروه‌های برخوردارتر و اشخاص متنفذتر به خواست‌های عمومی گردن نهند و منافع خود را فدای مصالح عمومی کنند؟

رشد عقلانی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌بیند. به نظر او عنصر اصلی در جامعه جدید نه تضاد بین سرمایه‌دار و کارگر که همساز و ارتباط وثیق بین نهادها و کارکردهای مختلف جمعی است. وی همچنین برخلاف نظر ماکس ویر سلطه عقل ابزاری و قدرت گریزناپذیر بوروکراسی را معرف عصر جدید نمی‌داند، بلکه تلاش می‌کند تا بنیادی ارزشی، عقلانی برای جامعه نوین فراهم آورد. جامعه جدید نه تعلق به سرمایه‌دار دارد و نه تعلق به قدرت بوروکراتیک، بلکه جلوه‌گاه تحقق عقل ارزشی و هنجاری در روابط پیچیده و تمایز یافته اجتماعی است.

در واقعیت امر با مروری گذرا بر روابط انسانی درون کشورهای صنعتی و غرب درمی‌یابیم که تبعیض و نابرابری به نحو بارزی در تار و پود جامعه سرمایه‌داری و بوروکراتیک جدید ریشه دوانده است. از آن مهمتر رابطه کشورهای پیشرفته و دارای تقسیم کار گسترده با کشورهای در حال توسعه غالباً ارتباطی غیراخلاقی و بر مبنای نفع طرف قوی و به زیان ضعیف بوده است. درست است که کشورهای صنعتی حسب اقتضا در روابط

اینکه راه حل‌های خوش‌بینانه پارسنز تا چه میزان در واقعیت زندگی امروزی جهان متجدّد تحقق یافته امری نیست که به کاوش‌های زیادی نیاز داشته باشد، چگونه می‌توان در متن فرهنگ غربی در حوزه ارزش‌ها به وفاق و یا برتری ارزش آزادی بر برابری رفاه بر اخلاق، یا سعادت فردی بر قدرت جمعی حکم کرد؟ در عرضه عمل نیز تقدیر اقتصاد بر تدبیر فرهنگ فائق آمده و سلطه بوروکراسی تا مغز استخوان دموکراسی رسوخ کرده است.

کشورهای اسلامی مواجه می‌شود. بنابراین نه توسعه اقتصادی، نه تقسیم کار اجتماعی، نه تعمیم ارزش‌های عرفی هیچ کدام به تنهایی به تعالی و ترقی و همبستگی منجر نشده است. بلکه این احیاء ارزش‌های دینی است که کانون پرتلاش جنبش‌های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی جدید را حرارت می‌بخشد و هدایت می‌کند.

#### پانویس‌ها:

- 1 . Durkheim, E., *On Morality and Society*, ed. R. Bellah, (Chicago: The University of Chicago Press, 1973) P. 163
- 2 . Durkheim, Emile, *The Division of Labor in Society*, (New York: Free Press. 1984).
- 3 . Durkheim, *Professional Ethics and Civic Morals*, Trs. by C Brookfield, (London: Routledge & Kegan Paul, 1956).
- ۴ . همان، ص ۴۸.
- ۵ . همان، ص ۷۳.
- 6 . Durkheim, E. *Moral Education*, (New York: The Free Press, 1961).
- ۷ . همان، ص ۱۲۵.
- 8 . Turner, B. *Theories of Modernity and Postmodernity*, (London: Sage Publications, 1990)
- 9 . Parsons, *Sociological Theory and Modern Society*, (N.Y: The Free Press, 1968).
- 10 . Parsons, *The Evolution of Societies*, (New Jersey: Prentice - Hall, 1967).

۱۱ - همان.

نکته دیگر آنکه تجربیات نیمه دوم قرن حاضر در جهان نشان می‌دهد که هیچ یک از نهادها و ساز و کارهای اجتماعی قادر نیست، جایگزین مذهب شده و نقش مهم آن را در ایجاد همبستگی و وفاق اجتماعی به عهده بگیرد. گرچه گروه‌های میانجی بین فرد و جامعه یا بین فرد و دولت نقش‌های سازنده‌ای ایفا می‌کنند اما - برخلاف نظر دورکیم - فزون خواهی و زیاده‌طلبی‌های فردی و خودکامگی‌های گروهی را نمی‌توان تنها با نهادهایی چون گروه‌های میانی رام نمود. اخلاق انسانی و گذر از خودخواهی‌ها آن هم در عصر سلطه عقل نفع‌گرا و ارزش‌های فردگرا، وظیفه‌ای نیست که از عهده گروه‌های میانی برآید.

اگر به اخلاق مدنی و از آن بالاتر به اخلاق انسانی و جهان شمول نیز قائل باشیم، در آن صورت باز بنیاد چنین اخلاقی مورد پرسش خواهد بود. بر چه اساسی می‌توان به اخلاقی عام و انسانی قائل شد که برای انسان متجدد الزام‌آور و در عین حال احترام‌آمیز باشد.

در مورد انتزاعی شدن ارزش‌ها در عصر جدید و عقب‌نشینی تدریجی دین و ایدئولوژی در دیدگاه پارسنز باید گفت که سیر وقایع ربع قرن اخیر خلاف آن را نشان می‌دهد. اینک در صنعتی‌ترین کشور جهان (آمریکا) جنبش‌های مذهبی چه در درون نظام حاکم و چه علیه آن در حال گسترش است. حمایت کلیساها و گروه‌های مذهبی از نمایندگان حزب جمهوریخواه در انتخابات اخیر مجلسین سبب شد که سلطه چند ده ساله دموکرات‌ها بر این دو مجلس از بین برود. به اضافه توجه عموم مردم به نقش مذهب در حفاظت از حرمت خانواده و حیثیت انسانی سبب شده است که امر آزادی آموزش‌های مذهبی در مدارس آمریکا به یکی از مسائل مهم انتخاباتی تبدیل شود. تا جایی که رئیس جمهور آمریکا در تفسیر اصل جدایی دین از سیاست به اجبار گفت این به معنی عدم انجام آموزش‌های مذهبی در مدارس نیست بلکه به معنی عدم حیات دولت و سرمایه‌گذاری دولت برای تبلیغ مذهب خاصی است. اما نباید مانع از انجام آموزش‌های مذهبی توسط گروه‌های دیگر در مدارس شود.

در ارتباط با کشورهای اسلامی نیز جنبش‌های دین‌گرایی و بازگشت به خویش، سراسر جهان اسلام را فرا گرفته است. در کشورهایی که قرار بود با پذیرش الگوهای غربی توسعه و فرهنگ به آستان بوسی تجدید برونند، اینک با رشد فزاینده جنبش‌های اصول‌گرایی روبرو هستند.

این جنبش‌ها ثمره وابستگی سیاسی سران کشورها را، استبداد داخلی، نتیجه روابط اقتصادی را شکاف بیشتر و بی‌عدالتی، و ثمره ارتباطات فرهنگی را بی‌هویتی و خودباختگی می‌بینند. در این وضعیت ارزش‌های مسلط دنیای تجدید با عکس‌العمل شدید جنبش‌های دینی در